

مطالعه تطبیقی عشق و سیاست در اشعار شیر کو بی کس و حمید

مصدق

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۸/۲۷

تیمور مالمیر^۱

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان

چکیده

یکی از مسائلی که برای شناخت شاعران اهمیت دارد، بررسی تحول اندیشه و مضمون‌های اشعار آنان است؛ از جمله نوع نگاه آنان به عشق برای شناخت شاعر و وضعیت عصر وی ضروری است. از سوی دیگر با توجه به روابط انسان و جامعه در عصر حاضر، شناخت رویکرد شاعران درباره‌ی حوادث عصر و تأثیری که این مسائل در شعر و اندیشه‌ی آنان دارد، ضروری است. با توجه به زندگی و اشعار حمید مصدق و شیر کو بی کس که هر دو در عین پرداختن به مسائل سیاسی عصر، به عشق نیز توجه کرده‌اند، برای شناخت سیر تحول و چگونگی تعامل عشق و سیاست در شعر کردی و فارسی، دو مضمون عشق و سیاست را در اشعار آنان بررسی کرده‌ایم. نتیجه‌ی این پژوهش نشان می‌دهد هر دو شاعر در عشق به وطن و سرزمین خود و نگرانی نسبت به اوضاع آن، عقاید مشترکی دارند. در بسیاری از موارد، عشق و مضامین برخاسته از آن در اشعار آنان، مقدمه‌ای برای ورود به مسائل سیاسی و اشعار میهنی است. حمید مصدق به دلیل فضای بسته و خفقان‌آور بعد از کودتای ۲۸ مرداد، مشکلات مردم عصر را مستقیم بیان نمی‌کند؛ بلکه با استفاده از تکنیک‌هایی از جمله تکنیک نقاب، با مخاطب وارد گفتگو می‌شود، اما شیر کو تلاش می‌کند صدایش را با تصریح به وقایع تاریخی معاصر، به گوش جهانیان برساند. بیان مستقیم شاعر به صورت استفاده از شیوه‌ی روایت خاطره‌گویی و برشمردن عناصر طبیعی اقلیم کردستان نمود می‌یابد. عشق در اشعار مصدق متناسب با گذشت زمان بسامد زیادتری می‌یابد اما بن‌مایه‌ی عشق در اشعار شیر کو کم‌رنگ است و در خدمت افکار سیاسی اوست. کلیدواژه‌ها: عشق، سیاست، صور خیال، جنگ، مهاجرت، روایت شعری.

۱- بیان مسأله

رایج‌ترین و مهم‌ترین مضمون شعر سنتی، عشق است اما در شعر نو، متناسب با وضعیت زندگی جدید، مضمون‌های دیگری نیز در شعر وارد شده است و به همین نسبت، از میزان توجه شاعران به عشق در مفهوم غزلی آن کاسته شده است. اگر هم عشق در قالب‌های سنتی نظیر غزل، قوت حضور خود را حفظ کرده باشد در قالب‌های آزاد (شعر نو) هویت سابق خود را ندارد. در عین حال، یکی از مسائلی که برای شناخت شاعران اهمیت دارد، بررسی تحول اندیشه و مضمون‌های اشعار آنان است، از جمله نوع نگاه آنها به عشق، برای شناخت شاعر و وضعیت عصر وی ضروری است. از سوی دیگر با توجه به روابط انسان و جامعه در عصر حاضر، شناخت رویکرد شاعران درباره‌ی حوادث عصر و تأثیری که این مسائل در شعر و اندیشه‌ی آنان دارد، ضروری است. از این روی، هنگام بررسی اندیشه‌ها و مضمون‌های شاعران باید به مسائل سیاسی و اندیشه‌های سیاسی نیز توجه کرد. دو مضمون عشق و سیاست و نسبت و میزان تعامل و هماهنگی آنها با هم در شعر هر شاعری می‌تواند در عین تجلی هویت اندیشگی، سبک و تحول شاعری وی را هم نشان بدهد. در این مقاله، با توجه به زندگی و اشعار حمید مصدق و شیرکو بی‌کس، که هر دو در عین پرداختن به مسائل سیاسی عصر، به عشق نیز توجه کرده‌اند، برای شناخت سیر تحول و چگونگی تعامل عشق و سیاست در شعر کردی و فارسی، دو مضمون عشق و سیاست را در اشعار آنان بررسی می‌کنیم. علاوه بر مضمون عشق و سیاست، به نحوه‌ی بیان این مضامین و ابزار و عناصری توجه می‌کنیم که برای بیان آنها استفاده شده است.

۲- پرسش‌های تحقیق

الف) نسبت عشق و سیاست در اشعار حمید مصدق و شیرکو بی‌کس چگونه است؟
 ب) با توجه به عنصر لحن، کدام یک از مؤلفه‌های عشق یا سیاست در اشعار حمید مصدق و شیرکو بی‌کس وجه غالب است و از مؤلفه‌ی دیگر به عنوان ابزار استفاده می‌کند؟

ج) عناصر صور خیال حمید مصدق و شیرکو بی‌کس برای بیان اندیشه‌ی عاشقانه یا مسائل سیاسی چیست؟

۳- پیشینه‌ی تحقیق

مدرسی و یاسینی در مقاله‌ای (۱۳۸۶)، باستان‌گرایی را در اشعار نیبایی حمید مصدق در دو حوزه‌ی آرکائیسیم و واژگانی و نحوی بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که استفاده از ساخت کهن‌گرا، یکی از شگردهای حمید مصدق برای آشنایی‌زدایی و برجستگی زبان شعر است. ساخت کهن‌گرا در شعر او شامل مقوله‌های فعل، ترکیب و صفتی، اسمی و حروف است. همین نویسندگان در پژوهشی دیگر (۱۳۸۸)، شگردهای قاعده‌افزایی در شعر حمید مصدق را بررسی و بیان کرده‌اند که مصدق با تسلطی که بر امکانات زبان فارسی داشته، به خوبی توانسته است از ذخایر این زبان بهره‌گیرد و با به‌کارگیری مطلوب توازن آوایی و واژگانی در حیطه‌ی قاعده‌افزایی، به عادت‌زدایی دست زند و از این رهگذر موجب برجسته‌سازی و آهنگین‌تر شدن کلام خود گردد. نظری و کولیوند در مقاله‌ای با بررسی نمودهای نوستالژی در سروده‌های حمید مصدق (۱۳۸۹)، دریافته‌اند که نوستالژی در شعر مصدق بیشتر در عاشقانه‌هایش و به صورت فردی نمود می‌یابد. نوستالژی جمعی را هم می‌توان در سروده‌های سیاسی و اجتماعی او مشاهده کرد. حسن‌زاده میرعلی و حسینی کلبادی در مقاله‌ای (۱۳۹۱)، چگونگی کاربرد و نوع بهره‌گیری مصدق از اساطیر را بررسی کرده و اظهار داشته‌اند که هرچند حمید مصدق رویکردی گسترده به اساطیر داشته، اما این رویکرد عمیق نیست؛ همچنین در اشعار او، اساطیر حماسی و قومی و اسطوره‌ی عشق سهم بیشتری دارد.

آثاری که به تحقیق درباره‌ی اشعار شیرکو بی‌کس پرداخته‌اند عبارت است از: بنیاد تصویری هنری در شعر شیرکو بی‌کس، پایان‌نامه‌ی فوق لیسانس از هاوژین صلیوه عیسی (۲۰۰۸)؛ غربت در اشعار شیرکو بی‌کس، پایان‌نامه‌ی فوق لیسانس، شیرین سعید محمد سعید (۲۰۰۱)؛ ابعاد بافت در شعر شیرکو بی‌کس، لقمان رؤوف (۲۰۱۲)؛ و بن‌بست در شعر شیرکو بی‌کس نوشته‌ی احمدی (۲۰۱۲).

۴- تحلیل و بررسی

۴-۱- درّه‌ی پروانه

موضوع شعر درّه‌ی پروانه مظلومیت کردها است. هدف شاعر، جلب موافقت جهانیان و نشان دادن جنایت حکومت بعث عراق علیه کردها است. پیام اصلی شاعر، رساندن پیام یک فاجعه‌ی هولناک است که رژیم صدام در ماه مارس سال

۱۹۸۸ میلادی مرتکب شد و شهر حلبچه در اقلیم کردستان عراق را با سلاح شیمیایی بمباران کرد. در نتیجه‌ی این بمباران، بیشتر از پنج هزار انسان بی‌دفاع اعم از زن و کودک و مرد شهید شدند، ده هزار نفر مجروح شدند و بیشتر بازماندگان نیز به جمهوری اسلامی ایران مهاجرت کردند. شاعر برای رسیدن به هدف، نام مکان‌ها و مناطق حوزہ‌ی حلبچه را ذکر می‌کند که بمباران در آن رخ داده است.

۴-۱-۱- تشبیه‌های گسترده‌ی درّه‌ی پروانه

شاخه به شاخه، برگ به برگ دست و پنجه‌ی خشکیده‌ام را کبود می‌سازم (بی‌کس، ۱۳۸۱: ۳۵). مشبه: دست و پنجه؛ مشبه‌به: شاخه و برگ؛ وجه‌شبه: خشک شدن. // چون گیاه باویلکه می‌سپارندم به نرمه‌باد (۳۵). مشبه: شاعر؛ مشبه‌به: گیاه باویلکه؛ وجه‌شبه: زردی و خشکی. // چه دی ماه زردی است و چه کولاک معره‌که‌ای! چون عشق برایموک (۳۶). مشبه: دی‌ماه، کولاک؛ مشبه‌به: عشق برایموک؛ وجه‌شبه: زرد و معرکه بودن. // مرگ من عروس من است (۳۸). مشبه: مرگ؛ مشبه‌به: عروس؛ وجه‌شبه: وصال. // سم نیز شاباش جهان است (۳۸). مشبه: سم؛ مشبه‌به: شاباش جهان؛ وجه‌شبه: بخشیدن. // گنبدی به سان عمامه‌ی مولوی هر می شکل (۳۹). مشبه: گنبد؛ مشبه‌به: عمامه‌ی مولوی؛ وجه‌شبه: هر می شکل. // گنبدی چون پشت خمیده‌ی مولانا (۴۰). مشبه: گنبد؛ مشبه‌به: پشت مولانا؛ وجه‌شبه: خمیدگی. // ناکامی سینه‌شان را بمکم، چون مادر و باران دستنبو بیومشان (۴۱). مشبه: آن‌ها؛ مشبه‌به: مادر، باران؛ وجه‌شبه: مکیدن و بوییدن. // هاله‌های شعرم را شال دور کمرشان می‌کنم (۴۱). مشبه: هاله‌های شعر؛ مشبه‌به: شال دور کمر؛ وجه‌شبه: دور کمر بستن. // توفان کوچ‌نامه دلدادگان در روح عاشق شراره است (۴۳). مشبه: توفان؛ مشبه‌به: شراره؛ وجه‌شبه: ویران کردن. // آن یکی، فانوس گردن نالی است (۴۳). مشبه: آن یکی (انسان)؛ مشبه‌به: فانوس؛ وجه‌شبه: روشنایی. // پرنده‌ی تیز پر خیالش می‌آساید (۴۴). مشبه: خیال؛ مشبه‌به: پرنده؛ وجه‌شبه: بلند پروازی آرامشش، سُم ضربه (۴۵). مشبه: آرامش؛ مشبه‌به: سُم؛ وجه‌شبه: ضربه زدن. // شیپه‌اش، شجاعت بردبارانه (۴۵). مشبه: شیپه؛ مشبه‌به: شجاعت؛ وجه‌شبه: بردباری. // قبله‌اش، خاک و خل (۴۵). مشبه: قبله؛ مشبه‌به: خاک و خل. // آلاله‌های زیبای اشک رود زلم (۴۵). مشبه: رود زلم؛ مشبه‌به: آلاله؛ وجه‌شبه: زیبایی. // مولانا، آفتاب روشن نیمروز شب‌ها (۴۷). مشبه: مولانا؛

مشبهه به: آفتاب؛ وجه‌شبهه: زیبایی و روشنی. // مولانا، آبخار بلند سکوت دل خدا و بارکش گریه‌هاست (۴۷). مشبهه: مولانا؛ مشبهه به: آبخار، بارکش گریه؛ وجه‌شبهه: بلندی، غمگینی. // مولانا، بلوط کوهی است که هر روز برای سوختن با پای خود به درون اخگر و آتش می‌رود (۴۷). مشبهه: مولانا؛ مشبهه به: بلوط کوهی؛ وجه‌شبهه: محکمی و استواری. // مولانا، کوه بلند برفی است (۴۸). مشبهه: مولانا؛ مشبهه به: کوه؛ وجه‌شبهه: بلندی و بزرگی. // وطن در چشمانش، جرقه‌ی الفبای بی‌خانه و مکانی است (۵۰). مشبهه: وطن؛ مشبهه به: جرقه؛ وجه‌شبهه: بی‌خانه و مکان بودن. // وطن در صدایش آواز خوش کبکی است (۵۰). مشبهه: وطن؛ مشبهه به: آواز کبک؛ وجه‌شبهه: صدای خوب داشتن. // وطن، قاه‌قاه زیبای دو دختر است (۵۰). مشبهه: وطن؛ مشبهه به: قاه‌قاه دو دختر؛ وجه‌شبهه: زیبایی و خوشحال بودن. // آب چشم چون چاه آب حجازی آغوزی (= شیر تازه زائو) که هر روز غریبی می‌نوشد (۵۰۷). مشبهه: آب چشم؛ مشبهه به: چاه آب حجازی آغوزی؛ وجه‌شبهه: نوشیدن. // روزها در حجاز بخاری است و شب‌ها در وطن برکه‌ای است و می‌بندد (۵۱). مشبهه: روز، شب؛ مشبهه به: بخار، برکه؛ وجه‌شبهه: گرمی و عمیقی. // او درخت و سایه و سرپناه آن وعده‌ی عاشقانه می‌گردد. مشبهه: او؛ مشبهه به: درخت و سایه و سرپناه؛ وجه‌شبهه: تکیه‌گاه. // دراز است رود اشک این کوه و برزن، از دجله و فرات درازتر (۵۴). مشبهه: اشک؛ مشبهه به: دجله و فرات؛ وجه‌شبهه: بلندی و درازی. // غربتم از خطوط راه‌آهن اروپا درازتر است (۵۴). مشبهه: غربت؛ مشبهه به: خطوط راه‌آهن؛ وجه‌شبهه: درازی و بلندی. // می‌بایست نمک و زخم به‌سان عشق «ولی و شم» باهم کنار آیند (۵۵). مشبهه: نمک و زخم؛ مشبهه به: ولی و شم؛ وجه‌شبهه: باهم کنار آمدن. // می‌بایست نمک و زخم به‌سان سر مسیح و تاج خار باهم کنار آیند (۵۶). مشبهه: نمک و زخم؛ مشبهه به: سر مسیح و تاج خار؛ وجه‌شبهه: باهم کنار آمدن. // این، گیسوان بلند جامانده قصیده است یا کاکل خواب دهی؟ (۵۶). مشبهه: کاکل خواب ده؛ مشبهه به: گیسو؛ وجه‌شبهه: بلندی. // این، آینه شکسته آفتابی است یا دختری؟ (۵۶). مشبهه: دختر؛ مشبهه به: آینه شکسته؛ وجه‌شبهه: نازکی. // این دانه‌ی گیلاس سرخ است یا نوک پستان (۵۷). مشبهه: نوک پستان؛ مشبهه به: دانه گیلاس؛ وجه‌شبهه: سرخی و زیبایی. // سر بریده‌ی پدر من است یا کلبه‌ی تنوری؟ (۵۷). مشبهه: سر بریده‌ی پدر؛ مشبهه به: کلبه‌ی تنور؛ وجه‌شبهه: سرخی و گرمی. // حدقه‌ی چشم من اند یا دانه‌های زیتون و انگور زیبا (۵۷). مشبهه: چشم؛ مشبهه به: زیتون؛ وجه‌شبهه: زیبایی و سبزی/

مشبه: چشم؛ مشبه‌به: انگور؛ وجه‌شبه: زیبایی و سیاهی // برف درون سرت می‌تابد (۵۷). مشبه: سر؛ مشبه‌به: برف؛ وجه‌شبه: سفیدی. // اطمینان دارم چون حقیقت (۵۹). مشبه: اطمینان؛ مشبه‌به: حقیقت؛ وجه‌شبه: باور داشتن. // آسوده‌ام چون پایکوبی و رقص آزادی (۵۹). مشبه: م (شاعر)؛ مشبه‌به: رقص و پایکوبی؛ وجه‌شبه: آسوده بودن. // اشک پایزه‌ی غریبان آشنایان من اند (۶۰). مشبه: آشنایان؛ مشبه‌به: اشک؛ وجه‌شبه: همراهی. // این خیال پنجره آینده تاریخ است (۶۰۴). مشبه: خیال؛ مشبه‌به: پنجره؛ وجه‌شبه: دیدن. // این جایم و می‌خواهم چون کوه و سنگت باشم (۶۲). مشبه: م (شاعر)؛ مشبه‌به: کوه / سنگ؛ وجه‌شبه: بلندی / مشبه: م (شاعر)؛ مشبه‌به: سنگ؛ وجه‌شبه: سختی و محکمی. // قلله‌ات، کتاب و استادم (۶۲). مشبه: قلعه‌ی تو؛ مشبه‌به: کتاب و استاد؛ وجه‌شبه: بلندی و مقدسی. // آن‌ها هرم گلاب خوشبو بودند (۶۳). مشبه: آن‌ها؛ مشبه‌به: هرم گلاب؛ وجه‌شبه: خوشبویی. // آغوششان کاه‌دان گرم بود (۶۴). مشبه: آغوش؛ مشبه‌به: کاه‌دان؛ وجه‌شبه: گرمی. // بچه‌هایشان ریواس نازک بودند (۶۴). مشبه: بچه؛ مشبه‌به: ریواس؛ وجه‌شبه: نازکی. // پیرشان شاخ و برگ شاه‌توت ده (۶۴). مشبه: پیر؛ مشبه‌به: شاخ و برگ شاه‌توت؛ وجه‌شبه: فراوانی. // سیاست، گاوی بود شتابزده، چشم سرخ و خشمگین (۶۴). مشبه: سیاست؛ مشبه‌به: گاو شتابزده؛ وجه‌شبه: خشمگینی و چشم سرخی.

۴-۱-۲- تشبیهات فشرده‌ی درّهی پروانه

در جدول زیر، تشبیهات فشرده‌ی شعر درّهی پروانه، مشبه‌به این تشبیهات و عنصر سازنده‌ی مشبه‌به همراه با شماره‌ی صفحه و سطر اشعار آمده است:

شماره صفحه و سطر	تشبیه فشرده	مشبه‌به	عنصر سازنده‌ی مشبه‌به
۱۱ / ۳۵	نرمه باد عشق	نرمه باد	مشبه‌به طبیعی
۵ / ۳۵	کوه سر	کوه	طبیعی
۱۲ / ۳۵	یخبندان روح	یخبندان	طبیعی
۵ / ۳۸	اذان زخم	اذان	معنوی
۳ / ۳۹	تاج غربت	تاج	اشرافی

شماره صفحه و سطر	تشبیه فشرده	مشبه‌به	عنصر سازنده‌ی مشبه‌به
۲ / ۳۹	شاه غم	شاه	انسانی
۱۵ / ۳۹	خشت درد	خشت	خاکی
۵ / ۴۰	گهواره‌ی تاریخ	گهواره	اشیاء
۱۶ / ۴۱	آبشار گردن	آبشار	طبیعی
۷ / ۴۱	آفتاب گیسو	آفتاب	طبیعی
۲ / ۴۲	نی قامت	نی	موسیقی
۱۸ / ۴۳	فانوس گردن	فانوس	روشنایی
۱ / ۴۴	چادر خیال	چادر	پوشش
۸ / ۴۴	مرورید دل	مرورید	معدنی
۱۳ / ۴۴	پاروی قلم	پارو	اشیاء
۳ / ۴۵	نور تاریکی	نور	انتزاعی
۷ / ۴۵	آلاله‌های اشک	آلاله	گل و گیاه
۹ / ۴۵	گردابه‌ی امید	گرداب	طبیعی
۲ / ۴۸	آفتاب حق	آفتاب	طبیعی
۸ / ۴۸	بهشت جان	بهشت	انتزاعی
۱۹ / ۴۸	تار عشق	تار	موسیقی
۱۴ / ۴۹	مرهم شعر	مرهم	پزشکی
۱۴ / ۴۹	خنجر شعر	خنجر	رزمی
۱۵ / ۴۹	گندم‌زار هنر	گندم‌زار	طبیعی
۱۵ / ۴۹	اذان هنر	اذان	معنوی
۱۵ / ۵۱	تمشک غربت	تمشک	طبیعی

شماره صفحه و سطر	تشبیه فشرده	مشبیه به	عنصر سازنده‌ی مشبیه به
۱ / ۵۳	تیر عشق	تیر	رزمی
۱۴ / ۵۵	سنگر شعر	سنگر	رزمی
۱۵ / ۵۶	سیلاب شمشیر	سیلاب	طبیعی
۲۱ / ۵۷	برف سر	برف	طبیعی
۴ / ۵۹	دره‌ی دود	دره	طبیعی
۴ / ۵۹	دره‌ی ترس	دره	طبیعی
۱۸ / ۵۹	چمن زار شعر	چمن زار	طبیعی
۸ / ۶۰	باد خیال	باد	طبیعی
۲۰ / ۶۰	دوزخ خیال	دوزخ	انتزاعی
۱۵ / ۶۲	آینه‌ی دوزخ	آینه	اشیاء
۱۸ / ۶۸	تپه‌ی سینه	تپه	طبیعی
۱۳ / ۶۹	لشکر باد	لشکر	رزمی
۱۳ / ۶۹	لشکر بوران	لشکر	رزمی
۳ / ۷۴	کاريز شعر	کاريز	طبیعی
۴ / ۷۴	آتشفشان درون	آتشفشان	طبیعی
۱۳ / ۷۴	سر چشمه‌ی عشق	سر چشمه	طبیعی
۳ / ۷۶	خورجین شعر	خورجین	اشیاء
۱۹ / ۸۰	شب ظلمت	شب	زمانی
۲ / ۸۱	سنگ امید	سنگ	طبیعی
۱۱ / ۸۱	دریای سکوت	دریا	طبیعی
۲۰ / ۸۱	دریای وجدان	دریا	طبیعی

شماره صفحه و سطر	تشبیه فشرده	مشبیه به	عنصر سازنده‌ی مشبیه به اشیاء
۹ / ۸۳	ازه‌ی زمان	ازّه	اشیاء
۱۵ / ۹۰	ازه‌ی موج	ازّه	اشیاء
۱۱ / ۸۷	رودخانه‌ی غربت	رودخانه	طبیعی

۴-۱-۳- استعاره‌ی مکنیه در شعر درّه‌ی پروانه

چه سلاب بیگانه‌ای و چه درد بخشنده‌ای (۳۵). چکه‌چکه باران گل می‌نویسد (۳۵). گله‌گله برف گوش می‌سپارد (۳۶). در راه مرگ سپیدت (۳۶). کولاک سالانه بهار نکبت (۳۷). درخت بی‌پناه و رقص زخم‌های کهن (۳۷). شیون گردباد است و مویه‌ی گل‌ها (۳۷). آن هنگام که درد بر سنگ می‌روید (۳۷). آن هنگام که باران، شعری سبزتر می‌نویسد (۳۷). به هنگامی که گهواره و بته و جنگل می‌تازند (۳۷). گردنبند این ماتم (۳۸). گردن درخت یا پنجه‌ی نرگسی یا زلف بنفشه‌ای باشد (۳۸). سر بریده‌ی شعر (۳۸). قامت حلبچه (۳۸). روبند سرخ شعر (۳۷). بگذارید بر بازوان آب دراز کشند (۴۰). بگذارید بر شان‌های باد کز کنند (۴۰). شاخ و برگ گریه‌شان (۳۷). خواب را با چشمان خاک می‌بیند (۴۴). تنها خودش و غم شعله‌ورش (۴۴ و ۴۹). واژه‌های او راه می‌پویند (۴۵). امواج عشق تشنه‌اش (۴۵). روزها چشمان زخمش زلال تر (۴۸). می‌توان نگاهت را برویانی و نیز سبز شود (۴۸). قامت تاریکی (۵۰). در آن جا اگر سر سنگی را بشکنند (۵۱). آن دم که موج این آب بال سبز، پرواز کرده است باغ‌ها به دنبالش می‌گردند (۵۱). آن دم که این ابر کوچک کرده است (۵۲). آن سنگ هم اگر این همه نازک دل نبود آخر چگونه به نفس نرمه‌بادی سینه‌اش ترک برمی‌داشت (۵۲). به دروازه‌ی مرگ رسید (۵۳). زاد و ولد نوه‌ی این رودها و چشمه‌ها رسیده‌اند (۵۳). دراز است دود این بیشه‌ی غمناک (۵۴). می‌بایست کوه به پیشواز دشت جانت بیاید (۵۵). باز خنجر است که با باد می‌بارد (۵۵). دگر بار چاقو است که با باد می‌بارد (۵۵). این گیسوان جا مانده‌ی قضیده است (۵۶). هر روز یک دستم مرا جا می‌گذارد (۵۸). آمده‌ام که باد بیاموزدم (۵۸). آمده‌ام که سنگ بیاموزدم که چگونه بر او برویم (۵۸). درخت بلوط پیشم می‌آید و رگ خود را به رگ پاهایم می‌بندد (۵۹).

در دو جدول زیر، مستعارله‌هایی که برای مستعارمنه انسان و غیرانسان در

استعاره‌های مکنیه شعر درّه‌ی پروانه آمده، عنصر سازنده‌ی مستعارله و شماره صفحه و سطر ذکر شده است.

شماره صفحه و سطر	مستعارمنه انسان	عنصر سازنده
۳ / ۳۵	سالاب	انتزاعی
۳ / ۳۵	درد	روانی
۱ / ۳۵	باران	طبیعی
۷ / ۳۶	برف	طبیعی
۸ / ۳۷	بهار	زمانی
۴ / ۳۷	درخت	طبیعی
۴ / ۳۷	زخم	جسمی / روحی
۱۰ / ۳۷	باد	طبیعی
۱۰ / ۳۷	گل	گل و گیاه
۱۵ / ۳۷	باران	طبیعی
۱ / ۳۸	ماتم	روانی
۱۰ / ۳۸	درخت	طبیعی
۱۰ / ۳۸	نرگس، بنفشه	گل و گیاه
۱۳ / ۳۸	شعر	ادبی
۲۴ / ۳۸	شعر	ادبی
۱۴ / ۳۸	حلیچه	مکانی
۹ / ۴۰	آب	طبیعی
۱۱ / ۴۰	باد	طبیعی
۶ / ۴۴	خاک	طبیعی
۳ / ۴۵	واژه	زبانی

شماره صفحه و سطر	مستعارمنه انسان	عنصر سازنده
۲ / ۴۵	عشق	انتزاعی
۷ / ۴۸	زخم	جسمی / روحی
۷ / ۴۸	روز	زمانی
۱ / ۵۰	تاریکی	طبیعی
۳ / ۵۱	سنگ	طبیعی
شماره صفحه و سطر	مستعارله غیرانسان	عنصر سازنده
۱۵ / ۳۶	مرگ	انتزاعی
۱۷ / ۴۳	گریه	روانی
۱۷ / ۳۷	گهواره	اشیاء
۱۷ / ۳۷	بته، جنگل	طبیعی
۱۴ / ۴۴	غم	روانی
۲ / ۴۵	عشق	انتزاعی
۱۹ / ۴۸	نگاه	دیداری

۴-۱-۴- استعاره‌ی مصرحه در شعر درّه‌ی پروانه

نگاهم را با پشنگ گلابشان خیس کنم (۴۰). گل‌های سپید را دفن مکنید (۴۰). ماه‌های طلایی را خاک مکنید (۴۱). چه بیشه و دره‌ای در درون آن سینه‌ی تنگ است (۴۶). تبری آمد، تبری رفت (۷۳). به نام حلبچه و پنج هزار ماه (۷۴). به نام مولوی و پنج هزار گل (۷۷). به نام گوران و پنج هزار کبوتر (۷۷۶). دود یک ماه سوخته است (۷۸).

شماره صفحه و سطر	مستعارله	مستعارمنه
۱۷ / ۴۰	اشک	پشنگ گلاب

گل	انسان	۳ / ۴۰
ماه	انسان	۱۰ / ۴۱
بیشه	غم و غصه	۷ / ۴۶
تبر	ظالم و خونریز	۱ / ۷۳
ماه	شهیدان حلبچه	۱۴ / ۷۷
گل	شهیدان حلبچه	۱۵ / ۷۷
کبوتر	شهیدان حلبچه	۱۶ / ۷۷
ماه سوخته	حلبچه	۱۲ / ۷۸

۴-۲- گورستان چراغان

شاعر در اشعار این کتاب به فاجعه‌ی انفال پرداخته است. هدف شاعر نشان دادن مظلومیت مردم است. رژیم صدام در سال ۱۹۸۸ میلادی، عملیات انفال را انجام داد و در نتیجه‌ی آن، هزاران روستا و شهرک و شهرستان را ویران و ده‌ها هزار نفر را قتل عام یا زنده به گور کرد. این عملیات در مناطقی چون گرمیان، قره‌داغ، دشت کویه، بادینان، کرکوک و چمچمال انجام شد و هزاران نفر از مردم این مناطق اعم از زن و مرد و کودک کشته شدند. مردم مناطقی چون تو بزاوا و نگره سلمان همگی زندانی شدند. در این حمله، مرد و زن را جدا می‌کردند، دختران را به اسارت می‌بردند و با آن‌ها مانند کنیزان کافر رفتار می‌کردند و در بازار عرب‌ها می‌فروختند، و مردها، بچه‌ها و پیرزنان و پیرمردها را زندانی می‌کردند.

شاعر، فجایع انفال را به روایت دختری به نام کالی بیان می‌کند که از اهالی روستای زینانه بوده و کشتن و زندانی کردن و همه‌ی بدبختی‌ها را با چشم خود دیده است.

۴-۲-۱- تشبیه‌های گسترده‌ی گورستان چراغان

با پاپیونی که ناربنی بیوه‌زن با دست‌ان لرزان به گریبان من آویخت (بی‌کس، ۱۳۸۴: ۱۱۶). مشبه: ناربن؛ مشبه‌به: بیوه‌زن؛ وجه‌شبه: لرزان. // راهی‌ام چنان ابر تبعیدی در پیچ و خم کوه (۱۳). مشبه: م (شاعر)؛ مشبه‌به: ابر؛ وجه‌شبه: راهی بودن و سرگردانی. // راهی‌ام چنان بادی هراسان از آذرخش (۱۳). مشبه: م (شاعر)؛

مشبهه: باد؛ وجه شبه: هراسانی و سرگردانی. // راهی‌ام چون دخترکی رها شده از هوای آن زمان حلیچه (۱۳). مشبه: م(شاعر)؛ مشبهه: دخترک؛ وجه شبه: سرگردانی. // ربود گردنش را و چنان چون تحفه‌ای آن را به مناره‌ای تقدیم داشت! (۱۴). مشبه: گردن؛ مشبهه: تحفه؛ وجه شبه: زیبایی و گران‌بهایی. // سفری چنان چون سفر پرنده‌ای پریشان و گم کرده فرزند (۱۵). مشبه: سفر؛ مشبهه: سفر پرنده؛ وجه شبه: سرگردانی. // راهی‌ام چنان جویباری سرچشمه مقتول (۱۶) مشبه: م(شاعر)؛ مشبهه: جویبار؛ وجه شبه: حرکت و راهی بودن. // سمندوار با آذرخش پر می‌زنم (۱۷). مشبه: م(شاعر)؛ مشبهه: سمندر؛ وجه شبه: پر زدن. // دگر بار چنان بوف ویرانه‌ها میان آشیان درخت گریه می‌آرامم (۱۷). مشبه: م(شاعر)؛ مشبهه: بوف؛ وجه شبه: آرمیدن و منحوسی. // سایه‌ی شرحه شرحه‌ی کوهسار می‌گردم (۱۷). مشبه: م(شاعر)؛ مشبهه: سایه؛ وجه شبه: تاریکی و شرحه شرحه بودن. // نوازش‌های مادر به سان فاخته‌ای خاکستری (۱۸). مشبه: نوازش‌های مادر؛ مشبهه: فاخته؛ وجه شبه: مهربانی. // نامه‌ی دختری است که بالین رؤیاهای من گشته است (۱۹). مشبه: نامه‌ی دختر؛ مشبهه: بالین؛ وجه شبه: آرامش. // من چنان تند بادی که صحرای اش دیوانه کرده (۲۳، س: ۹). مشبه: من؛ مشبهه: تند باد؛ وجه شبه: دیوانگی و سرگردانی. // به سان تنوره‌ی گردباد به دور خویش خواهم گشت (۲۳۴). مشبه: م(شاعر)؛ مشبهه: تنوره گردباد؛ وجه شبه: گیجی. // تارک من آن‌جا چنان چون نسیمی به آغوش واپسین سراغ آرام یابد (۲۴). مشبه: تارک من؛ مشبهه: نسیم؛ وجه شبه: آرامش. // پاسخی به سان یقین‌خدایی دست یابم! (۲۴). مشبه: پاسخ؛ مشبهه: یقین‌خدایی؛ وجه شبه: مطمئنی. // من اینک چنان چون حسرت آماده (۲۵). مشبه: من(شاعر)؛ مشبهه: حسرت؛ وجه شبه: آماده بودن. // من به سان فریاد برخاسته‌ام (۲۵). مشبه: م(شاعر)؛ مشبهه: فریاد؛ وجه شبه: برخاستن. // چه‌گونه باید رفت؟ در راستای سراب باختر یا بخار سرخ‌گون خاور؟ (۲۷). مشبه: بخار؛ مشبهه: خاور؛ وجه شبه: گرمی و سرخی. // چه‌سان باید رفت؟ به سان چین و شکن موج‌های عاشق و معشوق دریا؟ (۲۷). مشبه: رفتن؛ مشبهه: چین و شکن موج؛ وجه شبه: حرکت و جنبش. // آنچه آبش می‌دادند و آنچه درختان مسیر و پرندگانش می‌دانند، چکیده‌ی اندوه است و کوتاه است (۲۹). مشبه: آب و درخت و پرنده؛ مشبهه: چکیده اندوه؛ وجه شبه: کوتاهی. // آفات سیه سال بودم! (۲۹). مشبه: م(شاعر)؛ مشبهه: آفات؛ وجه شبه:

سیاهی ویرانی. // ترانه‌هایتان چنان چون جامه‌هایتان پوسیده (۳۰). مشبه: ترانه؛ مشبه‌به: جامه؛ وجه‌شبه: پوسیدن و از بین رفتن. // حفره‌ی دیده‌گان و حجمه و مشام و دهان نیز سرایی نوین برای کژدمان بیابان! (۳۲). مشبه: دیده، حجمه، مشام، دهان؛ مشبه‌به: سرا؛ وجه‌شبه: محل اسکان. // رشته‌ی بلند اندوه مرا (۳۲). مشبه: اندوه؛ مشبه‌به: رشته؛ وجه‌شبه: بلندی اندوه. // توپز آوا نخستین سردسیر قبیله‌ی مرگ! (۳۲). مشبه: توپز آوا؛ مشبه‌به: قبیله‌ی مرگ؛ وجه‌شبه: از بین رفتن. // توپز آوا دشتی از هراس هراسان (۳۲). مشبه: توپز آوا؛ مشبه‌به: دشت؛ وجه‌شبه: فراخی و هراسانی. // توپز آوا بیشه‌ای از پرسش‌های سرگردان (۳۳). مشبه: توپز آوا؛ مشبه‌به: بیشه؛ وجه‌شبه: انبوهی و سرگردانی. // توپز آوا نقشه‌ای از رازهای پیچیده‌ی سراب و غبار (۳۳). مشبه: توپز آوا؛ مشبه‌به: نقشه‌ی رازهای سراب و غبار؛ وجه‌شبه: پیچیده و محو شدن. // توپز آوا کلبه‌ای حلبین و دو کلبه و هزار کلبه دور و دراز (۳۳). مشبه: توپز آوا؛ مشبه‌به: کلبه‌ی حلبین؛ وجه‌شبه: فراوانی و سادگی. // زنانی پرپر، چنان شاخساران عریان (۳۷). مشبه: زنان؛ مشبه‌به: شاخسار؛ وجه‌شبه: پرپر شدن و عریانی. // زنانی از تبار برگ‌ریزان از نطفه‌ی شیبی مه آلود پر چینی گشته بودند (۳۷). مشبه: زنان؛ مشبه‌به: پرچین؛ وجه‌شبه: مانع شدن. // ذلت را که جامه‌ای پاره پاره گشته بود بر اندام ما (۴۰). مشبه: ذلت؛ مشبه‌به: جامه؛ وجه‌شبه: پاره پاره شدن. // آمده‌ایم آن‌سان که شمشیر درون خون گشت و برنگشت (۴۲). مشبه: یم(ما)؛ مشبه‌به: شمشیر؛ وجه‌شبه: از بین بردن. // یکی شعله‌ای بی‌پناه (۵۳). مشبه: یکی(انسان)؛ مشبه‌به: شعله؛ وجه‌شبه: بی‌پناهی. // مژگان را و گریه و لبخند را و پره‌ی گوش را و تار گیسوان را چنان چون گرده‌ی گل‌های مسیر باد برآورد از گور کودکان (۷۲). مشبه: مژگان، گریه، لبخند، پره‌ی گوش، تار گیسو؛ مشبه‌به: گرده‌ی گل چون؛ وجه‌شبه: پراکندگی. // تن، پوسته‌ی انار خشکیده (۷۴). مشبه: تن؛ مشبه‌به: پوست انار؛ وجه‌شبه: خشکیده. // نهاد، انبانی تهی (۷۵). مشبه: نهاد؛ مشبه‌به: انبان؛ وجه‌شبه: تهی و خالی بودن. // اندیشه، نواری شرحه شرحه (۷۵). مشبه: اندیشه؛ مشبه‌به: نوار؛ وجه‌شبه: شرحه شرحه بودن. // هراس چنان مرغی کرچ بر لحظه‌ها و ثانیه‌های سفر غنوده بود (۷۵). مشبه: هراس؛ مشبه‌به: مرغ؛ وجه‌شبه: کرچی و غنودن. یادگار نیز دیدگان گربه‌ی درون تاریک است گاه به گاه می‌درخشد (۷۷). مشبه: یادگار؛ مشبه‌به: دیدگان گربه؛ وجه‌شبه: درخشیدن. // گوزنی تنومند بودی (۸۰) مشبه: تو؛ مشبه‌به: گوزن؛ وجه‌شبه: تنومندی و زیبایی. //

من غزالی نازک اندام به آغوش تو (۸۰). مشبه: من؛ مشبه‌به: غزال؛ وجه‌شبه: زیبایی و نازکی. // نفس‌ها در آغاز گرم و مکرر و در پایان بلورهای برف می‌شدند (۸۰). مشبه: نفس؛ مشبه‌به: برف؛ وجه‌شبه: سردی. // چشمان تو کز چشمه زلال‌تر (۸۲). مشبه: چشم؛ مشبه‌به: چشمه؛ وجه‌شبه: زیبایی و زلالی. // اشک چشمان تو از نم شب‌نم برتر (۸۲). مشبه: اشک چشم؛ مشبه‌به: شب‌نم؛ وجه‌شبه: زیبایی و زلالی. // آن شب ماه به سان سینی سیمین می‌درخشید (۹۰). مشبه: ماه؛ مشبه‌به: سینی سیمین؛ وجه‌شبه: درخشیدن. // آنان خیزان و شتابان چنان پرندگان شبانگهان (۹۱). مشبه: آنان؛ مشبه‌به: پرنده؛ وجه‌شبه: حرکت، خیزان و شتابان. // عشق اما در ما نسیم مکرر آرامش بود (۹۱). مشبه: عشق؛ مشبه‌به: نسیم؛ وجه‌شبه: آرام بخشی. // آنان چنان ابرهای خیزان با کوله باری سرشار باران (۹۱). مشبه: آنان؛ مشبه‌به: ابر؛ وجه‌شبه: خیزان.

۴-۲-۲- تشبیهات فشرده‌ی گورستان چراغان

در جدول زیر، تشبیهات فشرده‌ی شعر گورستان چراغان، مشبه‌به این تشبیهات و عنصر سازنده‌ی مشبه‌به همراه با شماره صفحه و شماره سطر اشعار آمده است.

شماره صفحه و سطر	تشبیه فشرده	مشبه‌به	عنصر سازنده‌ی مشبه‌به
۱ / ۱۰	جامه‌های شعر	جامه	پوشش
۱۵ / ۱۲	دام روزنامه و مجله	دام	اشیاء
۱۲ / ۱۱	بخیه‌ی هق‌هق	بخیه	پزشکی
۲ / ۱۳	پوشال درد	پوشال	اشیاء
۳ / ۱۳	بیشه‌ی تن	بیشه	طبیعی
۵ / ۱۳	قطره‌های حسرت	قطره	طبیعی
۱۸ / ۱۳	نی لبک آه و اندوه	نی لبک	اشیاء
۲ / ۱۴	کرکوک سینه	کرکوک	مکانی
۳ / ۱۷	درخت گریه	درخت	طبیعی

شماره صفحه و سطر	تشبیه فشرده	مشبه به	عنصر سازنده‌ی مشبه به
۳ / ۱۸	جیب محبت	جیب	پوشش
۵ / ۱۹	شبنم واج	شبنم	طبیعی
۵ / ۱۹	منجوق نور	منجوق	اشیاء
۱ / ۲۷	درّهی فریاد	درّه	طبیعی
۱۱ / ۲۷	سرّاب باختر	سرّاب	طبیعی
۱۴ / ۲۸	اسب افسانه	اسب	حیوانات
۱۶ / ۲۸	غزال رؤیا	غزال	حیوانات
۱۸ / ۲۸	پرستوی شعر	پرستو	پرندگان
۲ / ۳۳	بیشه‌ی پرسش	بیشه	طبیعی
۶ / ۳۴	توفان شعله	توفان	طبیعی
۱۲ / ۳۴	تنور تانک	تنور	اشیاء
۵ / ۳۶	جزیره‌ی ظلمت	جزیره	طبیعی
۹ / ۵۴	آبگین عمر	آبگین	اشیاء
۱۲ / ۶۴	گور درون	گور	خاکی
۲۰ / ۶۴	شهد بوسه	شهد	خوراکی
۱۹ / ۶۴	کبوتر بخشایش	کبوتر	پرندگان
۱۸ / ۶۴	گل محبت	گل	گل و گیاه
۸ / ۶۷	گلابی قلب	گلابی	خوراکی
۱۰ / ۶۹	گل ستاره	گل	گل و گیاه
۱۰ / ۷۰	گوهر لب	گوهر	معذنی
۱۱ / ۷۰	مرجان دیده	مرجان	معذنی

شماره صفحه و سطر	تشبیه فشرده	مشبه‌به	عنصر سازنده‌ی مشبه‌به
۱۲ / ۷۰	مروارید انگشت	مروارید	معدنی
۱۳ / ۷۰	مروارید پستان	مروارید	معدنی
۱۵ / ۷۵	دیوار غبار	دیوار	اشیاء
۸ / ۸۰	بلور برف	بلور	معدنی
۹ / ۸۶	پنبه‌ی ابر	پنبه	اشیاء
۸ / ۹۴	شهد شعر	شهد	خوراکی
۲ / ۹۳	دیای مهتاب	دیبا	پوشش

۴-۲-۳- استعاره‌ی مکنیه در گورستان چراغان

جامه‌ای از پولک‌های ریز سرشک تا بتابد حسرت و بدرخشد آه و درد (۱۰). جامه‌ای از برگ‌های سوگوار (۱۱). بر اندام شامگاه عاشقان و بر قامت سفر غریبانه‌اش (۱۱). زیر نور فانوسی رنجور (۱۱). تلاوت سوره‌ی عشق (۱۱). برگ‌های جنگلی منحوس (۱۲). بی‌رخصت خواستن از نخستین دست‌نویس خشماگین خود (۱۲). بی‌رخصت خواستن از تندباد یاوه‌گوی عیب‌جوی (۱۲). راهی‌ام پای به پای اضطراب (۱۳). راهی‌ام گام به گام سراب و دست در دست خزان (۱۳). سفری با پای برهنه محنت (۱۴). سفری سوار بر دودی که خورجین و ترک خویش از دیده‌ی کشته‌ی باران انباشته است (۱۵). چنان پاره ابری سرگردان و زخمی (۱۶). به‌سان سفر جویباری سرچشمه مقتول (۱۶). چشم به راه اوست تقدیر آب کجاست (۱۶). نور تشنه‌ی آفتاب تابان (۱۷). با آذرخش پر می‌زنم (۱۷). اضطراب من بغبوگنان بر تخم شعر غنوده و شب مهتاب می‌زاید (۱۸). شاخه‌های نازک تنهایی می‌رویند! (۱۹). بادی آستن زیر فشار درد زایش همزادان آذرخش و باران است (۱۹). پر و بال رنگین‌کمان فرو می‌ریزد (۱۹). ناگه واژه‌ای برنا می‌میرد (۱۹). رنگی نوین پر می‌کشد (۱۹). بیگه مصیبتی فرو می‌بارد (۲۰). به دنبال آب مقتول می‌گردم (۲۲). آن‌جا آتشفشانی خفته است (۲۲). اضطراب است این‌که مرا ره می‌ناید (۲۴).

سراب است این کز پیش من می‌تازد! (۲۴). دشت است و بیابان، کویر است و هامون این‌که مرا می‌خواند (۲۴). سخن کدامین خاک و ماسه را و کدام صحرای عدم و کدامین رنگ برگ را گوش بسپارم؟ (۲۷). به سخن کدام خار و خاشاک و کدام بیراهه‌ی توفان گوش بسپارم؟ (۲۸). کدامین گمان را راهنمای سفر خویش کنم؟ (۲۸). به دور ماه خفته، حلقه بسته بودید (۳۱). خرمنی از گرد و غبار غنوده بر پشت (۳۱) آفتاب‌تان به سرزمین شب، نهاد خاک می‌موید (۳۱). نه هذیان شعر است و نه توهم دیدگان رؤیا (۳۲).

در دو جدول زیر، مستعارله‌هایی که برای مستعارمنه انسان و غیرانسان در استعاره‌های مکنیه شعر گورستان چراغان آمده، عنصر سازنده‌ی مستعارله و شماره صفحه و سطر ذکر شده است.

شماره صفحه و سطر	مستعارمنه انسان	عنصر سازنده
۱ / ۱۱	برگ	طبیعی
۴ / ۱۱	شامگاه	زمانی
۹ / ۱۱	فانوس	روشنایی
۱۰ / ۱۲	جنگل	طبیعی
۱۳ / ۱۲	دست‌نویس	نوشتاری
۱۴ / ۱۲	باد	طبیعی
۹ / ۱۳	اضطراب	روانی
۱۰ / ۱۳	سراب، خزان	طبیعی
۱۷ / ۱۴	محنت	انتزاعی
۴ / ۱۵	دیده	بینایی
۱ / ۱۶	ابر	طبیعی
۳ / ۱۶	جویبار	طبیعی
۱۳ / ۱۶	آب	طبیعی

شماره صفحه و سطر	مستعار منہ انسان	عنصر سازنده
۹ / ۱۷	نور	روشنایی
۱۳ / ۱۸	اضطراب	روانی
۱۳ / ۱۸	شب	زمانی
۱۱ / ۱۹	باد، آذرخش، باران	طبیعی
۱۷ / ۱۹	واژه	زبانی
۵ / ۲۲	آب	طبیعی
۲۰ / ۲۲	آتشفشان	طبیعی
۹ / ۲۴	اضطراب	روانی
۱۱ / ۲۴	دشت، بیابان	طبیعی
۱۱ / ۲۴	کوپر، هامون	طبیعی
۱۷ / ۲۷	خاک، ماسه	طبیعی
۱۷ / ۲۷	صحرا، رنگ برگ	طبیعی
۱ / ۲۸	خار و خاشاک	طبیعی
۱ / ۲۸	توفان	طبیعی
۶ / ۲۸	گمان	انتزاعی
۱۶ / ۳۱	ماه	طبیعی
۱۸ / ۳۱	گرد و غبار	طبیعی
۴ / ۳۱	آفتاب	طبیعی
۱۰ / ۳۲	شعر، رؤیا	ادبی، انتزاعی
۳ / ۱۰	حسرت، آه و درد	انتزاعی
۱۶ / ۱۱	عشق	انتزاعی
۴ / ۱۵	دود	طبیعی

شماره صفحه و سطر	مستعار منہ انسان	عنصر سازنده
۱ / ۱۷	شاعر	ادبی
۱ / ۱۷	آذرخش	طبیعی
۹ / ۱۹	تنهایی	انتزاعی
۱۳ / ۱۹	رنگین کمان	طبیعی
۱۸ / ۱۹	رنگ	هنری
۲ / ۲۰	مصیبت	روانی
۱۰ / ۲۴	سراب	طبیعی

۴-۲-۴- استعاره‌ی مصرحه در گورستان چراغان

گورستان چراغان (۱). مستعارله: مردمان زنده به گور؛ مستعارمنه: چراغ. // شمشیر فتوایی بر فراز تخته سنگی با نام آهورا ربود گردنش را و به مناره‌ای تقدیم داشت (۱۴). مستعارله: احزاب تکفیری؛ مستعارمنه: شمشیر فتوایی. // بوف آهنین (۳۲). مستعارله: هواپیما؛ مستعارمنه: بوف آهنین. // حرامیان ماه عاشقان در نهان از پس نیم شبان! (۳۵). مستعارله: ماموران صدام؛ مستعارمنه: حرامیان. // هنوز هوای مسموم بر بغداد حکم می‌راند (۱۲۹). مستعارله: صدام؛ مستعارمنه: هوای مسموم. // آن همه مهتاب زیر خاک را گمان من این است هرگز نخواهند یافت (۱۳۰). // مستعارله: مردمان زنده به گور؛ مستعارمنه: مهتاب. // آن همه آفتاب زیر خاک را هرگز نخواهند یافت (۱۳۰). مستعارله: مردمان زنده به گور؛ مستعارمنه: آفتاب. // آن همه ریحان گرمسیری را هرگز نخواهند یافت (۱۳۰). مستعارله: دختران زنده به گور؛ مستعارمنه: ریحان گرمسیری. // یکایک غزالان گم‌گشته را هرگز نخواهد یافت (۱۳۰). مستعارله: مردمان زنده به گور؛ مستعارمنه: غزالان. // مریم‌ها را از تن عریان خویشتن شرم می‌آمد (۱۶۰). مستعارله: دختران گُرد؛ مستعارمنه: مریم‌ها.

۴-۳- مجموعه اشعار حمید مصدق

۴-۳-۱- درفش کاویان

منظومه‌ی «درفش کاویان» در قالب قصه‌های مادر برای کودک از سرگذشت وطن

روایت شده است (مصدق، ۱۳۸۹: ۵۰-۱۷). شاعر، «کاوه» را نقابی قرار داده است تا بتواند اطلاعات روایی را به صورت تلویحی عرضه کند؛ یعنی به عوض اظهار، آن اطلاعات را به کمک تمهیدهای بلاغی و معنای ضمنی در «درآمد» شعر قرار داده است تا به صورت تلویحی بگوید باقی شعر، حاوی چه مفاهیمی است. همه‌ی تمهیدها نوعی اعتراض است؛ تا بگوید آزادی نیست و آنچه با آن مشکل دارد، ضحاک است. ضحاک نیز برای او نقابی است تا با ضحاک در روزگار خود بستیزد که شعارش همین عنوان «درفش کویانی» است و ما با مبارزه‌ای متفاوت از کاوه، آن را باز پس می‌گیریم. در این اشعار: «تو اما مادر من مادر ناکام! + دلت خرم + روانت شاد + که من دست نیازی سوی کس + هرگز نخواهم برد...» (همان: ۲۱)، به صورت تلویحی به ماجرای روی آوردن مردم از خرابکاری جمشید به ضحاک تازی یاد کرده است، می‌گوید: من این کار را نخواهم کرد. گویا از تاریخ گذشته درس گرفته است، اما همچنان با ضحاک دیگر روبه‌رو است پس کاوه را می‌جوید. کاوه همین «کودک» است اشاره‌هایی هم به خواب می‌کند که غیر از خواب کودک به خواب ضحاک هم اشاره دارد. کاوه‌ای که لازم است نه یک نفر، بلکه یک نسل است؛ برای همین، در کودک و کاوه حالتی از ابهام هست تا شمول و کلیت آن را بیان کند. کاوه رمز «خیزش و حرکت» در شعر اوست. تجلی همه آرزوهای شاعر برای یکپارچگی جهان و خیزش علیه ظلم حاکم بر جامعه یا جهان است (حسن‌زاده، ۱۳۹۱: ۵۳). وجود عناصری چون کودک، جوانان، جوانمردان، ایران و ایرانشهر در این منظومه، موجب می‌شود که شعر از مضمون اسطوره‌ای خود به بیان نهادین (سمبولیسم اجتماعی) تقلیل یابد و جنبه‌ی شعاری آن پررنگ شود؛ مراد آن‌که، معانی و مفاهیم سمبولیک در لایه-های پنهان روایت گنجانده نشده؛ بلکه شاعر تلاش می‌کند نشان دهد که نقل روایت ضحاک برای بازنمایی مسائل روز است. «مصدق از شخصیت اسطوره‌ای «کاوه» برای ترسیم وضع جامعه و مردمش استفاده می‌کند. تشابه تاریخی که شاعر میان اساطیر ایرانی و وضعیت جامعه در عصر خود برقرار کرده است، حضور قهرماني را می‌طلبد که از میان مردم باشد، نه از بزرگان و نژادگان، و کاوه این چنین است» (همان: ۵۲). تنها قسمتی که همخوانی خواننده با راوی را ضروری می‌شمارد، اصرار راوی در این است که داستان گذشته را مایه‌ی انتقاد از مسائل روز بنماید؛ برای نمونه ساختار نحوی عبارت «جوانان را به سر شوری است توفان‌زا»، شعر را به عالم امروزی می‌کشاند؛ شاعر با این عبارت، سبب سرودن شعر را آشکار می‌کند.

۴-۳-۲- قصیده‌ی آبی، خاکستری، سیاه

شاعر، عمداً نام این شعر را قصیده نهاده است تا قصد خود را از آن گوشزد کند. در بخش‌هایی از شعر به عناصر و مفاهیم عاشقانه برمی‌خوریم، اما این شعر مبتنی بر عشق از آن‌گونه که در غزل یافت می‌شود، نیست. عنوان «آبی، خاکستری، سیاه» با پایان شعر که از من، تو و همه یاد کرده که برمی‌خیزند، بیانگر جنبه‌ی سیاسی شعر است. بسامد واژه‌های شب، تاریکی، پنجره با اشاره‌هایی مثل «در این تاریکی»، موجب می‌شود عناصر عاشقانه‌ی شعر مثل بوسه، گیسو و نظایر آن، غیر از روابط عاشقانه‌ی غزلی در نظر آید و در عین حال، گواه وضعیتی است که نشان می‌دهد شاعر از ناچاری به این عناصر روی آورده است تا سخن اصلی خود را بیان کند. از آغاز شعر از چشم سخنگو یاد کرده است تا حیرت، در عین بسته بودن زبان را فریاد آورد. واژه‌های کدورت، بی‌بارانی، ابر، شب، دولت خاموش، اهمیت خواب و رؤیا، قفس، تشبیه نگاه به مرغ (که نشان از بسته بودن یک پرنده است)، استفاده از صنعت رجوع با تکیه بر تشبیه تفضیل، شعر حاضر را از حوزه‌ی عشق بیرون می‌کند و به حوزه‌ی سیاست می‌کشاند. طرحی که شاعر از کودک و عروسک‌های او ارائه کرده است و این که کودک، مخاطب شعر را می‌شناسد، در کنار اصرار او برای باز کردن پنجره، همچنان دلالتی است بر این که شعر را از عشق غزل دور کند:

باز کن پنجره را / من تو را خواهم برد به عروسی عروسک‌های کودک خواهر
خویش / که در آن مجلس جشن / صحبتی نیست ز دارایی داماد و عروس / صحبت
از سادگی و کودکی است / چهره‌ای نیست عبوس / کودک خواهر من، در شب
جشن عروسی عروسک‌هایش می‌رقصد / کودک خواهر من، امپراتوری پر وسعت
خود را هر روز، شوکتی می‌بخشد / کودک خواهر من، نام تو را می‌داند / نام تو را
می‌خواند.

۴-۳-۳- در رهگذار باد

در درآمد منظومه‌ی «در رهگذار باد»، رستم را نقابی قرار داده است تا نشان دهد ادامه‌ی شعر شامل چه مفاهیمی است. شاعر در درآمد این منظومه در آرزوی ظهور دوباره‌ی «رستم» است؛ رستم را صدا می‌زند تا برخیزد (مصدق، ۱۳۸۹: ۹۶-۹۳). با این وصف، شاعر نشان می‌دهد رستم یک نقاب است تا بتواند از عناصر دستگاه

پهلوی به صورت ضحاک و شغاد و افراسیاب یاد کند و ضرورت مبارزه را بیان کند: «بشکن طلسم حادثه را بشکن + مهر سکوت از لب خود بردار + منشین به چاهسار فراموشی + بسپار گام خویش به ره، بسپار» (همان: ۹۳). در اشعار دیگر، جایگزین رستم باعث گسترش این منظومه می‌شود؛ در قطعه ۶، «صبح» جایگزین رستم شده است: «دیدم نسیم صبح / این قیرگونه گیسوی شب را، سپید می‌سازد / و اقتدار قلعه‌ی کوهسار دوردست / در اهتزاز روشنی آفتاب می‌خندد» (همان: ۱۱۳). گاهی همدم سایه شده و با آن سفر می‌کند؛ اشعار متعددی با همین سفر پیوند دارد تا قطعه ۱۶ که دوباره از آن «همدم» یا «شخصی» که آرزویش بود، یاد می‌کند. این بار مشخص می‌شود آن «شخص» خود او است، البته این شخصی که آرزویش بود در او مرده است تا نشان بدهد چقدر وضعیت بدی وجود دارد. رابطه‌ی این وضع بد را در آغاز همین بند آورده است: «دیگر برای دیدن او نیست، این که من / این راه صعب را همه شب تا به صبحدم / بر جان خویشتن هموار می‌کنم / او مُرده است / او مُرده است در من و دیگر وجود او / از یاد رفته است» (همان: ۱۷۴). در بند ۱۹، با تشبیه شب به شب شیر و سیاه در مقابل صبح که به صداقت او رشک می‌برد، نشان می‌دهد که مرادش از شب چیست، اما خاطره‌اش را نیز به خواب نمی‌بیند و همان نومیدی بند ۶ را تکرار می‌کند: «شب مثل شب شیر و سیاه است و پر ز درد / در شب شرارتی است که من گریه می‌کنم / و صبح بر صداقت من رشک می‌برد» (همان: ۱۸۶). در بند ۲۴، در قالب مجنون رام و ختم قصه‌ی تلاش او یا فرهاد - عشق و عاشقی - این نومیدی را باز می‌گوید: «دیگر زمان، زمانه‌ی مجنون نیست / فرهاد، در بیستون مُراد نمی‌جوید / زیرا بر آستانه‌ی خسرو / بی‌تیشه‌ای به دست، کنون سر سپرده است» (همان: ۱۹۶). در سفر چهارم، همچنان عشق یک نشانه برای تداوم مبارزه است. شعر با طرحی عاشقانه نقل شده است، گویی می‌خواهد ناز یک معشوق را بکشد تا باز گردد و مهربان شود: «آیا چه کس تو را از مهربان شدن با من مأیوس می‌کند؟» (همان: ۲۰۳). در بند ۳۲، دوباره از شب که از عناصر مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی است، یاد می‌کند و جنبه‌ی شخصی می‌یابد. در پایان منظومه، به خودش نهیب می‌زند که برخیز! و لزوم تداوم مبارزه را یادآور می‌شود: «هر چند شب با تمام توش و توان و صلابتش / بر سرزمین تبزده آویخت / دیدم سیاه صبحگاهی از قلعه‌ی بلندترین کوه‌ها فرو می‌ریخت / گفتم: امید من! / برخیز و خواب را... / برخیز و باز روشنی آفتاب را...» (همان: ۲۵۶).

در این منظومه، ترکیب عشق و سیاست کم‌رنگ می‌شود. برخی واژه‌ها متعلق به عشق است مثل: پایان آشنایی (همان: ۱۱۰)؛ می‌سوزم از شراره‌ی این عشق سرکشم (همان: ۱۰۳)، اما در همین موارد، ترکیب به گونه‌ای شده است که بیان اعتراضی و سیاسی را نمایان می‌سازد. در عوض این عناصر، واژه‌ها و عناصری مثل شب، باران و پنجره، جنبه‌ی اعتراضی خود را کاملاً فریاد می‌زنند. در قطعه: «مبهوت در این جهان چون برهوت - مبهوت / آه‌ای پدر مگر، گندم چقدر شیرین بود؟ / و سیب سرخ و سوسه حوار / در دامن فریب چرا افکند؟ / نفرین به دیو و سوسه نفرین به هشیاری» (همان: ۱۱۵)، از عشق و امیدی سخن می‌گوید که بعد فریب می‌ناید و روشن می‌شود که عشق، صرفاً چیزی است که برای فریب نمود یافته. اگر شاعر از عشق یاد کرده، به خاطر آن است که نمی‌خواسته واژه یا طرحی واقعی به کار برد. نشانه‌شناسی این شعر، خواننده را به یاد سخنان شاه دوم پهلوی می‌اندازد با واژه‌های دروازه‌های تمدن و رؤیاهای شیرینی که شاعر پوچ بودنش را با تصویری از فرو ریختن نشان می‌دهد، با استفاده از واژه‌های گسیخت، ریخت.

۴-۳-۴- تشبیه در مجموعه اشعار حمید مصدق

در اشعار حمید مصدق، تشبیه و استعاره، ابزارهایی برای تبیین مفهوم مورد نظر شاعر هستند. ما ابتدا با ذکر تشبیهات به کار رفته در مجموعه اشعار حمید مصدق (۱۳۹۱)، در جدول پیوست، ارکان تشبیه را استخراج کرده‌ایم و بر اساس آن، عناصر سازنده‌ی طرفین تشبیه را طبقه‌بندی کرده‌ایم:

شماره صفحه و سطر	رکن مشبه‌به از تشبیه	عنصر سازنده‌ی مشبه‌به
۱ / ۱۹	دریا	طبیعی
۲ / ۲۰	سمنند	حیوانات
۷ / ۲۰	هاله‌ی ابهام	انتزاعی
۲ / ۲۴	کولی ولگرد	انسانی
۳ / ۲۶	شب	طبیعی
۴ / ۲۷	ابر ظلمت‌بار	طبیعی

شماره صفحه و سطر	رکن مشابه به از تشبیه	عنصر سازنده‌ی مشابه به
۱۴ / ۲۹	جنگل	طبیعی
۷ / ۳۰	آهن / کوره	اشیاء و اجسام
۵ و ۴ / ۳۲	اجاق / چراغ	اشیاء و اجسام
۹ / ۴۰	صبح بهاری	طبیعی
۱۳ / ۴۲	عقاب	پرنندگان
۱۰ / ۴۵	شیر خشم‌آگین	حیوانات
۱۱ / ۴۵	کوره‌ی آتشفشان	اشیاء
۱۳ / ۴۵	توفان بنیان‌کن	طبیعی
۴ و ۳ / ۴۷	موج / تنداب بهاری / سیل	طبیعی
۵ و ۲ / ۵۷	عابد / زائر	انسانی
۳ و ۲ / ۵۸	شب / جنگل	طبیعی
۱۲ و ۱۰ / ۶۲	گل / شبنم	طبیعی
۷ / ۷۳	مصرع شعر	انتزاعی
۴ و ۲ / ۷۴	باد / ابر	طبیعی
۱۵ / ۱۳۰	نسیم	طبیعی
۸ و ۶ / ۱۳۶	خرمن / آتش	طبیعی
۳ / ۱۶۷	مرغ	پرنندگان
۷ / ۲۱۰	پرنده‌های بهاری	پرنندگان
۸ / ۲۱۰	قطره‌ی باران	طبیعی
۹ / ۲۱۰	نسیم سحر	طبیعی
۳ / ۲۱۱	شکوفه‌های سیب	طبیعی
۱۰ / ۳۲۹	آتش	طبیعی

شماره صفحه و سطر	رکن مشابه به از تشبیه	عنصر سازنده‌ی مشابه به
۲ / ۴۳۰	مهر (خورشید)	طبیعی
۴ و ۳ / ۴۳۰	ماه / بارنده ابر	طبیعی
۸ و ۳ / ۴۳۱	ژاله / آبشار	طبیعی
۱۲ و ۹ / ۴۳۱	نور / شعر	انتزاعی
۱۰، ۲، ۵ / ۴۳۲	روح / جان / شوق نوید	انتزاعی
۶ / ۴۳۲	گل‌های سرخ و سپید	گل و گیاه
۸، ۷ / ۴۳۲	مهتاب تابنده / خورشید خاک	طبیعی
۱۰، ۹ / ۴۳۲	موج / نسیم	طبیعی
۱۰، ۲، ۳ / ۴۳۳	وجد / شور / حال	انتزاعی
۴ / ۴۳۳	شعر حافظ	انتزاعی
۳ / ۴۶۳	شمع	اشیاء
۵ / ۴۶۳	لاله	گل و گیاه
۱۲ / ۵۸۹	صراحی	اشیاء
۱ / ۶۱۲	پرند	پرندگان
۲ / ۶۱۲	قفس	اشیاء
۱۵ و ۷ / ۶۲۳	بید / آتش	طبیعی
۴ / ۶۴۶	ماه	طبیعی
۲ / ۷۱۳	شهاب	طبیعی
۷ / ۷۱۳	دریای آتشین	وهمی و خیالی
۵ / ۷۳۳	درخت	طبیعی
۷ و ۵ / ۵۸	موج / شط	طبیعی
۵، ۳ / ۶۲۳	تیر / مهر	اشیاء

۴-۳-۵- استعاره در اشعار حمید مصدق

و هر فریاد در زنجیر // و پای آرزو در بند // هزار آهنگ و آوای خروشان بود و شب خاموش (مصدق، ۱۳۸۹: ۲۳). زمین رخت عزای خویش می‌پوشید // زمان ته‌مانده‌های نور را در جام خاک خسته می‌نوشید (همان: ۲۷). شبانگاهان به گلمیخ زمان // شولای شوم خویش می‌آویخت (همان: ۲۸) سحر با خود پیام صبح می‌آرد (همان: ۳۹). ابر خاکستری بی‌باران دلگیر است // و سکوت تو پس پرده‌ی خاکستری سرد کدورت // افسوس سخت دلگیرتر است (همان: ۵۹). باد کولی، ای باد! تو چه بی‌رحمانه شاخ پریگ درختان را عریان کردی (همان: ۷۹). غرنده و خزنده، آن اژدهای ز آهن و پولاد // با سرعتی سریع‌تر از باد // از شرق تا شهر زرق و برق مرا می‌برد (همان: ۱۶۷). وقتی که مهر، پلک گرانباز خواب را // با ناز و کرشمه ز هم باز می‌کند (همان: ۱۰۱). دیوار اعتماد فرو ریخت و کسوت بلندت بر قامت بلند تو کوتاه‌تر نمود (همان: ۱۰۹). از پشت پلک پنجره می‌دیدم // شب را و قیرگونه قبایش را // دیدم نسیم صبح // این قیرگونه گیسوی شب را، سپید می‌سازد // و اقتدار قله‌ی کهسار دور دست // در اهتزاز روشنی آفتاب می‌خندد (همان: ۱۱۳). دیدم، تهدید، شور شعله‌های شهامت را، مرعوب می‌کند // و همچنان که سم گرازان تیزرو // رؤیای پاک باکرگی را // به ذهن برف منکوب می‌کند (همان: ۱۵۰). آن مرغ آهنین در هم شکاف سینه‌ی شب // با غرشی شگرف مرا می‌برد (همان: ۱۶۲). شب با تمام وحشت خود به خواب رفته است (همان: ۱۸۲). بدگمانی تا فراسوهای ذهنی دیرباور // خانه‌ای بر ساخته از آهن و ساروج (همان: ۶۲۲).

۵- نتیجه

بررسی اشعار شیرکو بی‌کس و حمید مصدق نشان می‌دهد که هر دو شاعر در عشق به وطن و سرزمین خود و نگرانی از اوضاع آن عقاید مشترکی دارند. شیرکو به کردستان و مصدق به وطنش ایران می‌اندیشد. آنان هنر خود در شاعری را دست‌مایه‌ی اعتراض علیه دشمنان ملتشان قرار داده‌اند و با استفاده از ابزار عناصر بلاغی مانند تشبیه و استعاره در شعر، ستم‌هایی را فریاد می‌زنند که بر مردم سرزمینشان وارد می‌شود. در بسیاری از موارد، عشق و مضامین برخاسته از آن در اشعار آنان، مقدمه‌ای برای ورود به مسائل سیاسی و اشعار میهنی است. تفاوت میان دو شاعر در

صراحت یک شاعر و پرده‌پوشی دیگری است. حمید مصدق به دلیل فضای بسته و خفقان‌آور سیاسی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، مشکلات مردم آن دوره را مستقیم بیان نمی‌کند، بلکه با استفاده از تکنیک‌هایی از جمله تکنیک نقاب، با مخاطب وارد گفتگو می‌شود. شاعر می‌داند سخن مستقیم در مخاطب نفوذ نمی‌کند و تأثیر چندانی ندارد اما به کمک تکنیک «نقاب»، به عمق روح و روان مخاطب نفوذ می‌کند و او را به فکر فرو می‌برد تا در نوع حوادث و روند جریان‌ها و بازیگران دقت نماید و فاصله‌ها و موانع را برای درک حقیقت از میان بردارد. منظومه‌ی درفش کاویان و در رهگذار باد نمونه‌هایی از این نوع اشعار است که در آن‌ها کاوه، رستم، ضحاک استعاره‌هایی هستند تا شاعر به کمک آن‌ها بتواند به صورت تلویحی، فساد حاکم بر دوره‌ی پیش از انقلاب را توصیف کند.

ابهام در لحن و فضای شعر مصدق بیشتر است. اشعار شیرکو از این جهت دارای صراحت بیشتری است. او شاعری مهاجر است که از حکومت خاصی واهمه ندارد، بنابراین در اشعارش تلاش می‌کند که صدایش را با تصریح به وقایع تاریخی معاصر، به گوش جهانیان برساند و آن‌ها را از ستم‌هایی که کردها کشیده‌اند، آگاه کند. بیان مستقیم شاعر در استفاده‌ی او از شیوه‌ی روایت خاطره‌گویی و برشمردن عناصر طبیعی اقلیم کردستان و ذکر نام مکان‌های کردستان نمود می‌یابد. بررسی و تجزیه‌ی اجزای تشبیه و استعاره در اشعار او و مشخص کردن عنصر سازنده‌ی مشبه‌به از هر کدام، بسامد بالای استفاده از عناصر طبیعی و اقلیمی را نشان می‌دهد. بن‌مایه‌ی عشق در اشعار او کم‌رنگ و در خدمت افکار سیاسی اوست.

عناصر تشکیل‌دهنده‌ی صور خیال حمید مصدق و شیرکو بی‌کس در زمینه‌ی سیاست همان ابزار و عناصر زندگی عادی است اما در شعر شیرکو، این عناصر عادی زندگی یا طبیعت ویران شده است و در جای درست آن قرار ندارد؛ لحن شاعر همیشه مبتنی بر گله از چنین وضع و موقعیتی است، اما در اشعار مصدق گاهی نشانه‌هایی از رضا و پذیرش وجود دارد، ترکیب عناصر موجب شور و شوق می‌شود و همیشه غمگین یا ویران شده نیست، اما در مجموع تلخکامی آن بیشتر است.

منابع

۱. احمدی، ملا (۲۰۱۲). بن بست در شعر شیرکو بی‌کس و چند موضوع دیگر، پژوهش ادبی، اربیل: شهاب.
۲. بی‌کس، شیرکو (۱۳۸۱). دره‌ی پروانه، ترجمه‌ی محمد رؤف مرادی، تهران: آنا.
۳. بی‌کس، شیرکو (۱۳۸۴). گورستان چراغان، ترجمه‌ی رضا کریم مجاور، بوکان: پویان فرنگار.
۴. حسن‌زاده میرعلی، عبدالله و هاجر حسینی کلبادی (۱۳۹۱). «اسطوره در شعر حمید مصدق»، ادبیات پارسی معاصر، سال دوم، شماره اول، صص ۹-۶۴.
۵. شیرین سعید محمد سعید (۲۰۰۱). غربت در اشعار شیرکو بی‌کس، پایان‌نامه‌ی فوق لیسانس، دانشگاه سلیمانیه.
۶. لقمان رؤوف (۲۰۱۲). ابعاد بافت در شعر شیرکو بی‌کس، اقلیم کردستان عراق: وزارت فرهنگ.
۷. مصدق، حمید (۱۳۸۹). مجموعه‌ی اشعار، تهران: نگاه.
۸. مدرسی، فاطمه و امید یاسینی (۱۳۸۶). «باستان‌گرایی در شعر حمید مصدق»، کاوشنامه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد، سال هشتم، شماره‌ی ۱۴، صص ۱۱-۴۲.
۹. ----- (۱۳۸۸). «قاعده افزایشی در شعر حمید مصدق»، نشر پژوهی ادب فارسی (ادب و زبان)، دوره‌ی جدید، شماره ۲۶ (پیاپی ۲۳)، صص ۲۹۹-۳۲۶.
۱۰. نظری، نجمه و فاطمه کولیوند (۱۳۸۹). «بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق»، فصلنامه زبان و ادب پارسی، سال ۱۴، شماره‌ی ۴۶، صص ۱-۱۸.
۱۱. هاوژین صلیوه عیسی (۲۰۰۸). بنیاد تصویری هنری در شعر شیرکو بی‌کس، پایان‌نامه‌ی فوق لیسانس، دانشگاه کویسنجق.

